وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
الحمد للہ رب العالمین کہ این شہر معظم و مکرم مسمی بہ
قندیل حرم
حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد
در مطبع حسینی ملقب بہ رئیس المطابع جلوہ ظہور یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

زهی آفریدگار بیچون داور دادار همیون
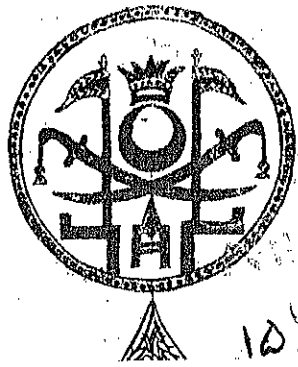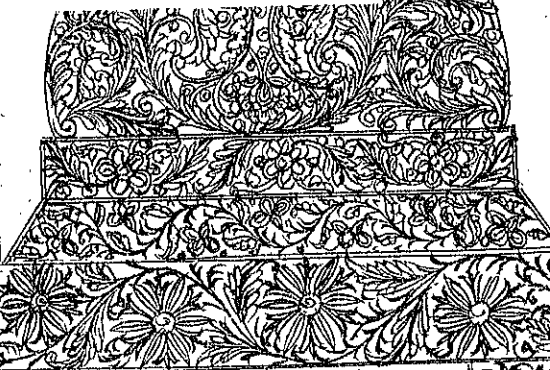
طرازندهٔ چرخ ترسی فرازندهٔ عرش و کرسی

مضئ شموع علوم ناظم لآلی نجوم آرایشگر مطالع

الجیب حوریان همه غنج و دلال نگارندهٔ دو پوستهٔ

دو رنگ زبان جادو مقال دلیری آموز ابروی

مقوس غونخوار طغرا نویس منشور حسن پریپک
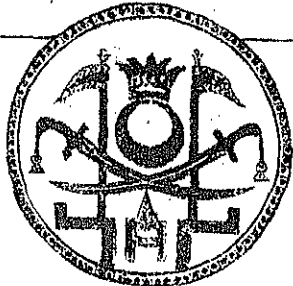
بطرهٔ طرار لعلی آمیز آنکاره سپهر از شفق صبح و مسا
رونق بخشش کرده ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تاب ده چهرهٔ در یتیم در بطن صدف خال نه رخسارهٔ
زمین از سنگ و خذف رحیمی که بشوارق هویت
و جنابت کثرت را برافروخته صور مرئیات را
بمرآت خانهٔ کونی جلوهٔ ظهور داده حکیمی که بکمال
حکمت کاملهٔ عامهٔ موجودات خارجیه را بخلعت لیاقت
و استعداد مخلع کردانیده یکی را کامل و دیگری را ناقص
نام نهاده صاحبقران قدرتش نمرود و ابراهیم را
از یک پردهٔ خفا بدر آورده یکی را خلیل جلیل خود خواند
و دیگری را بدور باش قهر و غضب از پیش راند

۳
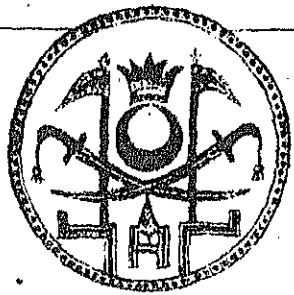
دایهٔ رحمتش ابن عمران و فرعون را در یک مهد پرورده + یکی را
بعطای حلهٔ رسالت سیارارم ذات العماد قبول ساخت +
و دیگری را بدعوی کاذبهٔ الوهیت بغرقاب [1] پریچ و تاب عتاب
انداخت + کارساز خلقتش چنانچه مقابل نور ناری + و عقب خزان
بهاری + و دنبال ایام مسرات + شام حادثات + و در پی شهد حیات
شرنگ [2] ممات آفرید + همچنین هر گمراهی را خضر راهی + و هر جا بنگاهی را
آستانهٔ جاهی + و هر مملکت را سروری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود +
همبرین منوال تا زمانی نسیم صنعتش رنگ و بوی صفت با هر گلی می آمیخت
و غالیهٔ طرفه بوقلمونی امتحاناً بر رخ هر موجودی می بیخت + گاهی
گلبرگ نازک عیسوی را به شبنم افشانی جان بخشی گل گل خرم و خندان +
و چینی گلزار بهار خلیلی را چون ادواح خلد برین شاداب و ریان +
و قتی در پیراهن یوسفی جا گرفته نرگس بی بصر یعقوب را روشن +
دمی برازاهیر آمال ذو [3] النون بر دمیده گلستان جاهش را مالامال

[1] غرقاب بر وزن چرخاب آب عمیق را گویند که نقیض پایاب است از برهان
[2] شرنگ بر وزن پلنگ بمعنی زهر است از برهان

۴

[3] ذو النون لقب حضرت یونس علیه السلام
منتهی الارب
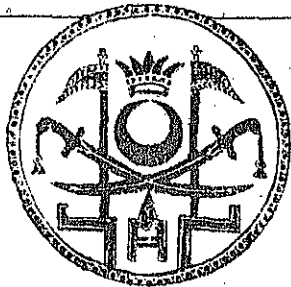
شکفتن می فرسود + رفته رفته بچار باغ آفرینش آنحضرت والاجناب
یلسین خطاب آرام گرفت که عرش برین به تقبیل اقدامش پا بزمین
نمیگذارد + و فلک برای تماشای بزمش با یک ابرو هزاران چشم
میدارد + زمین و زمان در فضای اقتدارش چنانکه در هوا مشت
غباری + گردون گردان بحضور تمکینش بدانسان که مقابل سکون اضطرابی
لیلی شام در فراق پرستاران آتش از هلال کج ابروست + و سینهٔ قمر
از نشدن باور سیه بارگاهش محتاج رفو + بانتظار اعجازش عالم
شب بیدار ماهتاب از ازل گریخته خوابی + و دیوانگاه یکتائیش
مصداق عبودیت حجابی + فردوس خاشاک فشانده بساطش
که بموجب شمال مصرش اوج گزین گردیده + دوزخ اخگر کانون قهرش
که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده + زور آزمای
که بضربهٔ گرز گران آتش روح مخالفان همسنگ از قالب ناپاک
چون شرر از سنگ بیرون جسته + دادگستری که به طنطنهٔ سیاستش

۵ بهار عجم در صفات چشم آورده ۱۲
۳ دیوانگاه یعنی دیوانخانه محل نشستن امرا و ارباب دفاتر
نظامی + دیوانگاه عرشیان در کنگره
بروج آمده و درج راه نوشت +
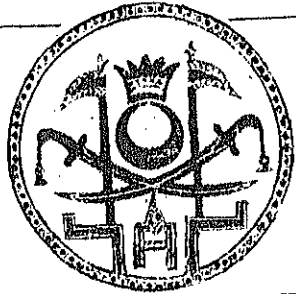
لشکر صد فتنه در گوشهٔ چشم غمزه طرازان محصور نشسته، کریمی که
نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانهٔ بیچمدانی انداخته، خنجر زبان گنج
قفل خاموشی از دهان طیور و وحوش برگشوده، حکیمی که غبار رمد
از چشم حقیقت بین ابوتراب بطرفة العین دور ساخته، ابرو کمانان
خسته نگاه را بگلاب افشانی صحت و شفا سیراب فرموده، از فیضان
دست حق پرستش مجنونان را لیلی عقل و کیاست دلربایانه در کنار
و از وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلا بر ساحت
هستی مروارید بار، به اثر اعجازش شجر و حجر با چهچهٔ دلربای طوطی
بل با ترنم بلبلان سدره و طوبی در قیل و قال، به لعاب دهانش
که در بیر حدیبیه ریخته زمزم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال
به اوجگاه جلالش مهر خاوران ذره مثال سرگردان و آواره
و به اشارهٔ کلک انگشتش دایرهٔ بدر کامل چون های دو چشمی دو پاره
ظلمتی که به پرتو شمع تلقینش از قلوب روشندلان کناره گزیده

به نیروی حراستش زنجیر موشش درپاست، به شبستان عاجز پروری او
اگر تار عنکبوت با سلسلهٔ مستحکم کهکشان دم تساوی زند زیبا
از هیبتش بهرام خنجر وار عاجزانه بحصار سپهر چمی شتافته، واز عدلش
شاهد شمع بخوف سوزش پروانه در حجلهٔ فانوس قرار یافته،
عماری نشینان معرکه آرای حکمش فیل بدست سحاب کجک[1] برق
زده اند که تیرباران بلا بسر آتشش نبارد، و کشتیچیان مریخ بند حشمش
طرار یغمائی فلک را برسن کهکشان محکم بسته اند که ایادی[2] جور و ظلم
از جیب و دامان بر نیارد، از گلگونی سر سوفارش دهن تنگ
خوبان را قطرات[3] شرم از دندان بیرون چکیده، از تیزی ملک ربا
آبدارش چشم خونچکان زره در آغوش تهمتنان صورت خواب
بدیده خیال هم ندیده، سلیمان بحلقهٔ خدمتیانش نه بیاتر از نگین در انگشتر
خضر در جرگهٔ آبدارانش خوشنما تر از آب در گوهر، بر رکاب ملازمانش
سکندر را خدمت آیینه داری، در زمرهٔ معمارانش فغفور را شغل چینی کاری

۱ کجک یعنی پاسبان است و کجکچی یعنی پاسبان ۱۲ از لغات ترکی
۲ ایادی جمع ید است یعنی دستها ۱۲
۳ قطرات شرم از دندان بیرون چکیده حاصل معنی آنکه دندان در دهن خوبان بمنزلهٔ قطرات شرم است ۱۲

از بهار عجم
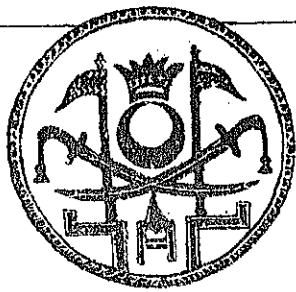
دشمنه اش مدبسمائه فرقان لبسالت سپهرش شریک غالب

مهر رسالت بحضور صدای تیرش صیحه صور نغمه چنگ و رباب

به پیشگاه تابش صمصامش بارقه برق البصر کرمک شب تاب

دار و گیر احتسابش رزان را بجرم پیدایش می موکشان بدار

دار سیاست کشیده حل و عقد تنبیهش صرصر و دبور را بجرم استیصال ابنیا

کوه تشهیر گردانیده از بیم تیر چار پر عتابش چشم بوالهوسان

نگاه هرزه مرس را در سیه خانه مردمک نشانده از سهم خدنگ

قیقاج قهرش چین کبر و غرور در کمانخانه ابروی نمرود نخوتان

باقی نمانده مایه که نقاد طبعش بصد دل پسندیده زر کامل عیار

ایمان متاعیکه صیرفی دو چشمش بیک شرخ منسنجیده کان

لعل و مرجان شمشیرش ارکان جهالت را سرانداخته تدبیرش بنیان

ضلالت را برانداخته قره جبابش هم فقره با صره سروری و علم

ناصیه پیغمبری انگشتر نگین خاتم سلیمان ناچیز رایت آسمان سایش

یعنی ادیب و باصطلاح ...

۵ سیخ یعنی عین الدیک که از آن چشم خروس هم گویند ...

و یای مجهول و جیم فارسی ترکی

صنعت ترصیع بکار رفته که عبارت

از مقابله هر لفظ لفظی دیگر هم قافیه

آوردن است ۱۲
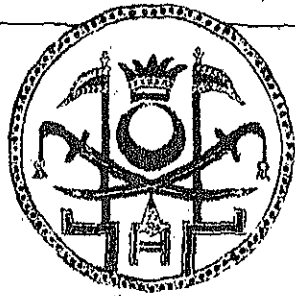
آنکه طرهٔ مسلسل بلقیس پرچم لوای عالم کشایش + زلف حوریان حلقه
بگوش خم کمندش + خورشید محشر رخشنده سنان رمح بلندش + قم
التفاتش بهشتی سواد + خامهٔ خشمش صور نشر او + شفقش غبارهٔ سینه +
بهرامش چاکر با چپنه + برقش لمعه قندیل شبستان + سحابش باغبانی
گل بدامان + خاکپایش عنبر + خذف راهش گوهر + گل کویش صندل
خاشاک صحنش مخمل + نعلینش تحجیر وحدت را دو ساحل + ورنامش
رسول فصاحت را حای وحی نازل + از وصفش همین بس که ممدوح محمود
جهان ست + از حسنش همین کافی که محبوب شمایل انس و جان +
یعنی خداوند رفرف سریر گردون سریر + شاهنشه سلیمان دیهیم
لقمان شعور شهریار کونین + خدیو ثقلین + فاتح جنگ بدر و حنین +
مقیم مقام قاب قوسین + فص خاتم کشورکشائی + سجل صک فرمانروائی +
جالس اورنگ خدائی + علت غائی وجود و پیدائی + صندلی نشین
بارگاه سرمدی + سیارهٔ هفت قلزم بر جدی + مخزن انوار صمدی +

۱۰

له شمایل یعنی معشوق است ۱۲
۲ صح ۳ بیخ
کذا فی الصحاح منتخب
یعنی ... ۱۲
... منتخب
... ۱۲
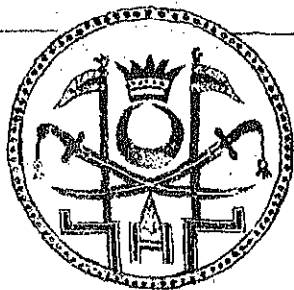
معدن اسرار احدی ٭ هادی طرق وسبل ٭ مالک ذو الفقار ٭ و دلدل

اکرم و افخم رسل ٭ شافع و رافع کل ٭ معنی رمز یسین و طه ٭ ماه شب افروز

سُبْحَانَ الَّذِی اَسْرٰی ٭ خاقان انبیا ٭ برهان اصفیا ٭ خیر الوری

بدر الدجی ٭ احمد مجتبی محمد مصطفی ٭ عَلَیْهِ مِنْ صَلَوَاتِ اللّٰهِ اَنْمَاهَا

وَاَزْکَاهَا صَلٰوةً طَیِّبَةً مُطَهَّرَةً دَائِمَةً اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ بَعْدَ مَنْ

قَعَدَ وَقَامَ که تا عقای مرصع پر حمد و ثنا بر قلل بلند نظم و بیان

بیاوری شهپر انامل و بنان نشستن گیرد ٭ و سهام بخطای ما از چلهٔ کمان

زبان فصحای ما ن ٭ بآیات احسان و آوان جستن ٭ همای رحمت خداوندی

بر مفارق گدایان آستانش بال افشان ٭ و بیلک سخط الهی بیکدگر

از قفای گردن حاسدانش پران باد ٭ شعر

یَا رَبِّ صَلِّ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا ٭ عَلٰی نَبِیِّكَ خَیْرِ الْخَلْقِ كُلِّهِمِ

حالا رهین منت نغمه طرازی سخن ٭ و شیفتهٔ زمزمه پردازی طبع سحر آی خویشتنم که زاغ قلم بتأثیر نشید سراپا اعجازش از مضامین بوقلمون

بیلک بروزن ... قسمی از تیر باشد ۱۲

دیبای مجهول نوعی از پیکان باشد ۱۲

از زبان ... سخط بضم و بفتحتین ...

یعنی خشم گرفتن و ناخوش شدن ... ۱۲

از بجیر
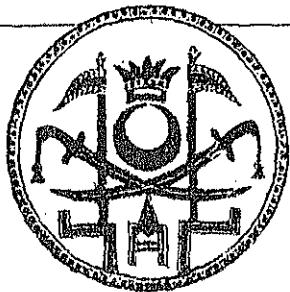
پر طاؤسی بر آورده؛ آهنگ آن دارد که ازین ویران کده دیو لاخ[۱]

چون دعای مستجاب پریدن کرده بریاض لاهوت که مسکن سپهر آشیانان

آوازهٔ تجرد و مقر مقربان صحف تنزه هست؛ با صول رقاصی جلوه

آرا کرده؛ لیکن من ژولیده بیان را تاب این کجا که با تنگ دلی

دوات و پریده رنگی قرطاس سرانامل را بتحریر چنین پیچیده و داستان

که در درازی با عمر طویل گیتی یکسان ست جنبش در آورد؛ آری اگر

شئون افعالی حضرت لایزالی بنجوی اشرف وطرزی الطف لوبهم

اندر آید؛ یا شاهد اسمای یزدانی بحجله خانهٔ معلومات انسانی

یکباره پرده از رخ کشاید؛ ممکن که چهرهٔ مراد در آئینهٔ جمال نمای

عقل و اندیشه چهره نشانه تابد؛ و شیرین مدعا در آغوش خسرو فکر نازک سایم

جانانه شتابد؛ پس ملتزم آمد که وجنات فقرات مرقومه وطرائف[۲]

صحائف منظومه را بنافه نافهٔ تعطیه مضامین مناجات؛ و عنبر عبیر

ترویح عرض حالات؛ چون طبلهٔ عطار نخلخه پیز و مانندهٔ مشک تتار

ـــــ

[۱] دیولاخ مکان بودن دیو و اژدها و امثال آن

۱۲

[۲] طرائف جمع طریف یعنی لطیف و عجیب
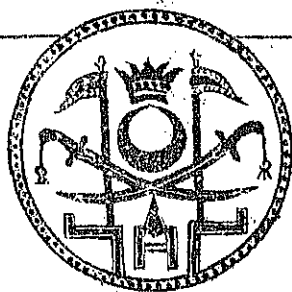
رایحه خیز نمایم + یا رسول الله شبستان جانست از دیار هند همچو شمع

گریان آمده ام + یا رسول الله بسایهٔ دامن رحمت از بار عصیان

سر بگریبان + یا نبی الله داد که اجامرهٔ هواجس نفسانی رهزن کاروان

ایمانم گشته + یا نبی الله فریاد که تند باد وساوس شیطانی بساط

حق پرستی را از ساحت قلبم نوشته + به صفوت گزینی خود که سر معرفت

در چشم بی آبم بکش + به خاتم النبیینی خود که به تشنه کامی نیم جرعه از حسن خاتمه ام

بنجش + بدو چنبر مشکناب که دماغ جانم را بروایح نیکوکاری معطر کن + بدو لعل

نایاب که زبان خشکم را بزلال مراحم تر + نقوش معاصی را از صحائف

اعمالم محو فرما + تا روز محشر بچشم خلایق ذلیل و رسوا نشوم + و عرف

شفاعت را بفردای قیامت بر رویم بگشا + که بجوشک نعیم و جنان معطر رو

نازان بروم + یا رحمة للعالمین اگر بمیرم همانا به اطراف کشور تو + یا شفیع

المذنبین اگر خاک شوم خاک در تو + جهان بادشاها مصرع

به صدیق و به فاروق و به عثمان + بر سر منزل رضای خودم برسان +

١٣

عالم پناها مصرع به آن خیبرگشای شاه مردان + دنیا و عاقبتم را بیخبر گردان +

تمت

تقریظ نثر خدیو کردون سریر از منشی امیر احمد متخلص با میر ملازم خاص بارگاه شش نظیر
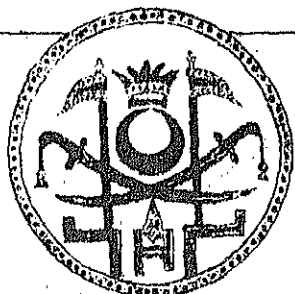
بالیدن خامشی بر خویشتن بجاست که باری در حمد باری بجای رسید
و نالیدن گویائی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت ها کشید +
عجز را ناز بر ناز که دامن مقصود بدست آورد + و حوصله با ندامت دمساز
که درین راه کاری نکرد + بصارت از مشاهدهٔ نیرنگ قدرتش آئینه دار
حیرت + بصیرت با دراک شئون صنعتش همه تن عبرت + غزال هوشش
در بادیهٔ شوق ادراکش گم کرده رم + گردن توسن خرد در عرصهٔ ذوق
دریافتش به پای ندامت خم + هوای که درین چمن می وزد شمیم عجز
بر دوشش ست + و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانهٔ تقصیر در آغوشش +
اینجا اعتراف نارسائیها عین رسائی ست + و اقرار ناشناسائیها
همه شناسائی + جگر لاله از آتش شوقش داغدار + و طرهٔ سنبل بهوای ذوقش
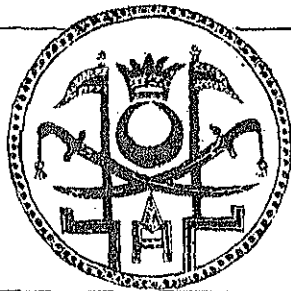
پاپریشانی

با پریشانی همکنار؛ آتش گل در چمن برافروخته او؛ و سینهٔ سوسن

در گلشن سوخته او؛ و چمن آرای که بهار را از موج نکهت گل کمند بدوش ساخت

تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسلهٔ جوش وحشت بدست آید؛

و مدارا با ابر بهاری هم آغوش فرمود تا نامیه را در آفرینش گل و

ریحان قوت افزاید؛ و ولولهٔ تحریر حمد یزدان از پخته کاران خیال نسبت

خام؛ و حوصلهٔ تقریر ثنای ایزد از کامل عیاران سودائیست ناتمام؛

گوهر شاهوار ذات محمدی پروردهٔ آغوش صدف رحمت

اوست؛ و لعل گرانبهای نفس نفیس احمدی تربیت یافتهٔ

کنار معدن مکرمت او؛ زهی دریگانه با آب و تاب که بعکس اندازیش

عرش و کرسی روشنائی گرفت؛ و خهی لعل درخشان رشک آفتاب

که ساحت افلاک و سطح خاک از و ضیا و بها پذیرفت؛ مثمن بهشت

نتیجهٔ ظهور اوست؛ و مسدس شش جهت تجلیگدهٔ نور او؛ و مخمس حواس خمسه

همین ذاتش موزون؛ و رباعی عناصر اربعه از فیض صفاتش

چسن قبول مقرون بثلث موالید ثلاثه از پرتو وجودش پیرایهٔ
هستی پوشیده و مثنای کونین تمهید شهودش از کلک قدرت
چکیده ذاتش معمای وحدت ست و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیدهٔ نبوت و ظهورش مقطع قطعهٔ رسالت شعر
در نظم وجود همه پیغمبر مرسل چون قافیه در آخر و ملحوظ در اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً اما بعد
مخفی مباد که از سالهای دراز بباطن فیض مواطن خاطر همایون
خسرو دیجاه خدیو عالم پناه حکمران ملک صورت و معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفا فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان فروزندهٔ شمع ایقان و ایمان صاحب خلق محمدی
تابع شرع احمدی نوبهار جلال نوبهار جمال نیر سپهر علم
گوهر محیط حلم معلی القاب عالی جناب حاجی حرمین شریفین
نواب محمد کلب علیخان بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیسیه
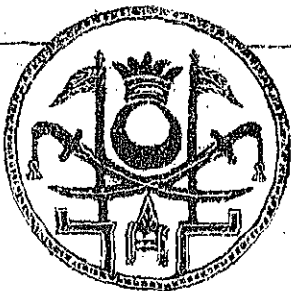
شهریار

شهریار معدلت دستور والی ممالک شهر مصطفی آباد عرف رامپور خلد الله

ملکه شوق وصول سعادت و شرف تقدیم مناسک حج بیت الله و طواف

کعبه حرمت پناه و زیارت روضه مقدسه حبیب خدا اشرف الانبیا

علیه و علی آله و صحبه التحیه و الثنا در جوش و نفس مقدس حضرت اقدس

در فکر تهیه این سفر مبارک با بتیا بیها دوش بدوش بود اما بسبب موانع

گوناگون و عوایق بوقلمون که اهم آن نظم و نسق مملکت و انتظام

دارائی و سلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نمیرسید و این تمنا

از خفا سر بظهور نمیکشید بالاخر در سال یکهزار و دو صد و هشتاد و

نه هجری عنان ضبط از دست اختیار رها گردید و شوق زیارت

خاطر دریا مقاطر خدیو کیهان را بیخویشتن گردانید تا اینکه در شهر ماه

مبارک رمضان علم عزیمت برافراختند و طرح نهضت انداختند

و چون کیفیت فرشتگی با ذات مطهر علت غائی وجود کون و مکان

خمیر مایه آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان مان قرب بسبب سفر
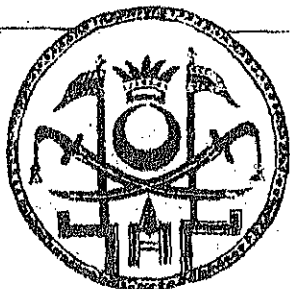
غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق آتش محبت زبانه کشید
و از کلک انجم سلک نثری شوق انگیز بپیرایش رسید که اشعهٔ
بارقهٔ عبارت دلفروزش در فضای لامکان تابید و دبیر فلک
بشنیدن این معجز نگاری که اتفاق تحریرش بکمال تعجیل در زمانهٔ قلیل
افتاد دست از عهدهٔ خود کشید الحق گلشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
قرطاس دمیده و نو آیین نگارستان معجز طراز جلوه آرای سطر گردیده
فقراتش با سلسلهٔ انوار تجلیات هم پیوند است چراغ چشم بینش ملکوتیان
از آن جلا نه پذیرد و عبارتش بر او نسخه کردن حوران جنان محو و شیفته است
چگونه در مردمک دیدهٔ روحانیان جا نگیرد و خال مشکین پردگیان
پردهٔ غیب با هر نقطه اش دل آویخته و زلف عنبرین حوریان جنان
با هر سطرش طرح اتحاد ریخته هر نقطش منظور نظر قبول یزدانی است
و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دولت
غیر مترقبه طی مواقف جلیلهٔ حرمین شریفین با کوکبهٔ ابهت و شوکت

۱۸
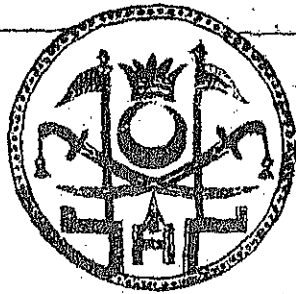
خسروانه

۲ نزل بالضم ضیافت و مهمانی
آنچه پیش مهمان گذارند بعد از تحیات

خسروانه بقبول این نزل گرانمایه دلیلی روشن هست و در حرم محترم

مرقد انور سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة بصدای بلند خوانان

خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر زایران حرم محترم

و هم آهنگی احسنت و آفرین مجلسیان آن بارگاه با صداهای نهانی

تحسین کروبیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت دستگاه بر پذیرائی

و اجابت این نشریه ضیا جلوه تجلی مبرهن در کتابخانه رسالت پناهی

رسیدن و قرین بمهر خاص گردیدن این کتاب مستطاب مسمی

به قندیل حرم از التمسته شیخ حرم محترم که پردازش بعینه در ذیل این تقریظ

برداشته میشود پیداست و از عبارت مضمون رسید مرقومه داروغه

کتابخانه ملفوفه عرضه شیخ حرم علو رتبه این نشر عالی هویدا آری چه نسبت بیانه

بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز و گل زمینی هست لاله و

ریحان ولای مصطفوی خیز باش ای امیر نادان بلکه تیز الطبع

از اعتدال در افتاده هست که لعب کر و حوصله مدحت این نشر و این شاه در افتاده

19

جای که شهسواران عرصهٔ بلاغت سحبانی درمانده اند و هر که آرایان
سخن سپرها افکنده اند سراپا پای آن محجاست که از عهدهٔ اش
برآئی و نقاب از عارض مدعا کشائی اینکه حرفی چند از خامهٔ ریختنی
و گلی چند از سرزمین طبع برانگیختنی همه از فیض تربیت آقای نعمت بخش و
که خامهٔ ات تحریر این تقریظ مبادرت نمود اکنون از در انفسی باز آمد
و زبان بدعا بگشا الٰهی پیشکش نفائس شریفهٔ تحیت و ثنای شهریار
قندیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه الافضل التحیة
والثنا مقبول بوده از آن بارگاه قدسی جلوه گاه رنگارنگ تائیدات
فرح فالی ذات همایونش برساد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

نقل عریضهٔ شیخ الحرم محافظ مدینهٔ منوره السید محمد خالد پاشا که بزبان ترکی است

دولتلو فخامتلو افندم حضرتلری
قندیل حرم نام بر قطعهٔ مذهب کتاب شریف روضهٔ مطهرهٔ جناب رسالت پناهی
کتبخانهٔ عالیسنه وضع اولنمق اوزره گوندرلمش اولدیغندن کتاب شریف مذکور
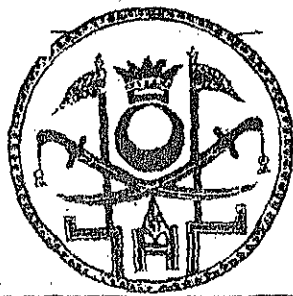
روضهٔ مطهره مهریله تمهیر اتدیریلوب کتب خانهٔ مخصوصه سنه وضع ایتدیرلمش
واولبابده خزینهٔ جلیلهٔ مشار الیهادن تنظیم اولنان برقطعهٔ علم و خبر لفاً
تقدیم قلنمش اولمغله اولبابده و هرحالده امر و فرمان حضرت من له الامرکدر

مشیخة الحرم النبوی و قائممقامیة المدینة المنورة

فی ۱۸ ذی القعده ۳۰۹

ترجمه صاحب دولت و ذی فخامت حضرت صاحبم کتاب مذهب
که نام آن قندیل حرم ست برای ادخالش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهرهٔ جناب
رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور
بمهر روضهٔ مطهره مختوم شده در کتب خانهٔ خاص مشمول گردید لهذا رسیدی
که از خزانهٔ جلیلهٔ حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه پیشکش عالی نموده ام
درین باب و در هرحال امر و فرمان حضرت والی الامر است

نقل رسید

هندستانده کائن دار الریاسته مصطفی آباد معروف رامپور حکمدار عالی شانی
دولتلو فخامتلو نواب محمد علیخان بهادر حضرتلرینک انوار روحانیت

مقدسه حضرت رسالت پناهیدن استشفاع و استمدادی متضمن تصنیفه

موفق بیورلدقلری قندیل حرم نام ضیا انتسابیله موصوف بر کتاب

مذهب مجلد شریفه‌یی برای زیارت جناب فخر رسالت بو جوار اشرفلرینه

تشریف قلرنده حضور مرحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع و ابتهال

ایله تلاوت بیوردقلرنده تیمناً و توسلاً روضه مطهره کتبخانه عالیسنه

وضع اولنمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی مشیخت جلیله‌سی جانب والاسنه

گوندرلمش و مجله نفیسه مذکوره اوتوز بش صحیفه‌یی مشتمل بولنمش اولدیغندن

خزینه نبویه‌ده محفوظ دفتر مخصوصه قید و املا اولنه رق مهر مخصوص ایله

تمهیر اولنمش اولدیغنی مبین اصولنه توفیقاً اشبو علم و خبر مشار الیه

حضرتلرینک خزینه دارلری عزتلو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلندی

فی ١٧ ذی القعدة الشریفه سنه ١٣٠٩ هجری

ترجمه چون صاحب دولت و ذی فخامت حکمدار عالی وقار دار الریاسته

مصطفی آباد معروف رامپور که در هندوستان واقع است جناب نواب
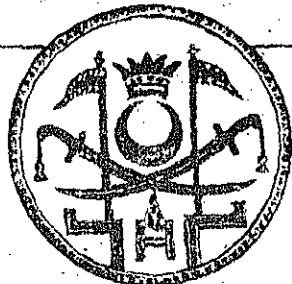
محمد علیخان بهادر دام اقباله بنیت استشفاع و استمداد از انوار روضهٔ
مقدسهٔ جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذهب که نام آن قندیل حرم
ضیا توام است تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جوار
اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
سلطان الانبیا بکمال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تیمناً و توسلاً برای
شمولش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهره ارسال فرمودند لهذا اجلد نفیس مذکور
محتوی بر سی و پنج صحیفه است در دفتر خاص خزانهٔ نبوی مندرج ساخته
بعد ختمش بمهر مخصوص حسب ضابطه و قانون رسیدش بخزانه دار
نواب صاحب محتشم الیه یعنی صاحبزادهٔ معزز و مکرم علی اصغر خان صاحب داده شد

محرره هفتدهم شهر ذی قعده سنه ۱۲۸۹ هـ

[illegible]

مخفی مباد که نام همایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد کلب علیخان بهادر بوده است
اما در این کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر مرقوم آمده

۲۳
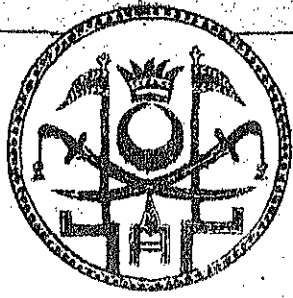
خاتمة الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند اوراق زمین و آسمان ناظم
حقیقی مجموعهٔ کن فکان که این لب لباب منشآت اولین و آخرین سرمایهٔ نازش اساتذهٔ
پیشین و پسین اعنی نثر منظم و مکرم مسمی به قندیل حرم نتیجهٔ کلک انجم سلک عالیحضرت
سپهر منزلت والاجناب قدر قدرت رحمت اعم آفریدگار سایهٔ اتم پروردگار
حامی حرمین شریفین ابر شهنشاه خافقین دریای جود و سخا ارای بها جناب نواب
محمد کلب علیخان صاحب بهادر فرزند دلبند پیر دولت انگلشیه والی دار الریاسة مصطفی آباد
عرف رامپور زاد الله ملکهم و اقبالهم الی یوم النشور بتصحیح و تحشیه ملازم خاص و
بندهٔ باختصاص بارگاه عرش سریر منشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام عاصی محمد حسین
صانه الله عن کل شین بدار الریاسة موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال یکهزار
و دوصد و نود هجری نبوی بماه صفر المظفر مطبوع گردید و اشعهٔ فضیلتش ارباب
بصیرت و بصر نور و افرخشید الهی تا خاک آستانهٔ حرمین شریفین سرمهٔ دیدار ارباب
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان ست انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نور افزای چشم صغیر و کبیر باد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد